

قدّوسیتّ خدا
درس ۳: قدّوسیتّ و عدالت
دکتر آر. سی. اسپرول

به شرق آمریکای قرن هجدهم که نگاه می‌کنیم، متوجه می‌شویم که توی اون بیداری روحانی گسترده و عظیم، یک موضوع تکراری و یا یک نوع تأکید دوگانه در همه موعظه‌ها وجود داشت. واعظین از یک‌طرف پیام می‌دادن، انسان خیلی خیلی پلید و بد هست و خدا هم خیلی غضبناک و خشمگین هست. یعنی اون قدر بر گناهکار بودن بشر و غضبناک بودن خدا تأکید می‌شد که عده‌ای این نگرش رو «الاهیّات ترس» نام گذاشتن. این نوع نگاه، بر الاهیّات و موعظه‌های اون زمان، غالب بود. بعد در قرن نوزدهم، در برابر تأکید موعظه‌های قرن هجدهمی، یک واکنش قابل توجه به وجود اومد، پیام اونا این بود که بشر، اون قدرها هم بد و پلید نیست و خدا هم اون قدر خشمگین و عصبانی نیست. از اون به بعد، تأکید موعظه‌ها بر محبت خدا و نیکویی بشر بود.

در اواخر قرن نوزدهم و در آستانه‌ی قرن بیستم، یک الاهیّات دیگه به وجود اومد به نام «الاهیّات بحران»، که واکنشی به الاهیّات قرن نوزدهمی بود. به این دلیل بهش الاهیّات بحران می‌گفتن که از واژه‌ی یونانی *Krisis* گرفته شده بود و به معنای داوری و قضاوت هست. الهی‌دانان قاره‌ی آمریکا می‌گفتن اگر بخواهیم تصویر خدا رو در کتاب مقدّس، جدّی بگیریم، باید یکبار دیگه به آنچه کتاب مقدّس، درباره‌ی خشم و غضب خدا می‌گه، توجهی جدّی داشته باشیم. در اون گروه الاهیّاتی، عده‌ای افراطی هم بودن که می‌گفتن، چیزی رو که در کتاب مقدّس، به‌ویژه در عهد عتیق و در زمان‌ها و مکان‌های خاص، شاهد هستیم، جلوه‌ای از یک مورد نامعقول درباره‌ی شخصیت خداست. منظورم اینه که اونا می‌گفتن، خب آره، شکی نیست که تجلّی خشم و غضب خدا رو در سراسر عهد عتیق، می‌بینیم، اما این خشم و غضب، بیش از اون که مظهر عدالت و قدّوسیتّ خدا باشه، نمادی از نقص شخصیتّی خداست!

شاید باورش براتون سخت باشه که من بعضی از آثار این الهی‌دانان رو مطالعه کردم و دیدم که اونا از جنبه‌های تاریک شخصیتّ یهوه گرفتن، از این‌که در درون خدا، یک عنصر شیطانی ساکن هست و این جنبه‌ی شریرانه‌ی خدا، خودش رو در جلوه‌هایی ناگهانی از خشم بوالهوسانه و دمدمی و دل‌بخواهی نشون می‌ده. به آیاتی استناد می‌کنن که شامل روایاتی از کتاب لاویان هست که خدمتتون می‌خونم.

اول فصل دهم کتاب لایوان، یک روایت رو می‌خونیم: "ناداب و ابیهو پسران هارون، هر یکی مجمره‌ی خود را گرفته، آتش بر آن‌ها نهادند. و بخور بر آن گذارده، آتش غریبی که ایشان را نفرموده بود، به حضور خداوند نزدیک آوردند. و آتش از حضور خداوند به در شده، ایشان را بلعید، و به حضور خداوند مردند." این شرحی مختصر، ولی دقیق از مرگ پسران هارون هست که به نظر می‌رسد نمونه‌ای از خشم آبی و بوالهوسانه‌ی خداست. وقتی این قسمت رو می‌خونم، تلاش می‌کنم عمق مطلب رو درک کنم و از خودم می‌پرسم: «واکنش هارون به این اتفاق چی بوده؟» تصورش رو بکنین!

یادتون هست که در کتاب مقدس، خدا وقتی هارون رو به‌عنوان کاهن اعظم اسرائیل، تقدیس فرمود، یک مراسم مفصل رو مقرر کرد. و دستورات دقیقی برای جزئیات کامل لباس کاهن اعظم داد که هدفش زیبایی و جلال بود. و می‌تونیم تصور کنیم هارون وقتی دید پسرانش هم به کهانت، منصوب شدن، چه احساسی پیدا کرد. این‌جا اونا دست به کاری می‌زنن که ما دقیقاً نمی‌دونیم چیه، ولی به‌هرحال به مذبح نزدیک می‌شن و کاری رو انجام می‌دن که خادمین جوان، اغلب انجام می‌دن. کمی آزمایش، نوآوری، شوخی‌های جوانی و کارهای احمقانه و ناشیانه در خدمتشون انجام می‌دن. و زمانی‌که با یک آتش بیگانه، برای پرستش خدا اقدام می‌کنن، با ایاها! خدا بدون درنگ، اونا رو از بین می‌بره. می‌تونین حال و روز هارون رو تصور کنین؟ نوشته شده، اون می‌ره پیش موسی و شکایت می‌کنه: «این‌جا چه خبره؟ این دیگه چه‌طور خدایی هست که ما داریم بهش خدمت می‌کنیم؟ من سراسر زندگی‌م رو وقت خدمت به اون کردم؛ حالا اون این‌طوری حق منو می‌گذاره کف دستم؟! این خدا به‌خاطر یک نافرمانی کوچیک، جان دو پسر رو می‌گیره! این دیگه چه‌طور خدایی هست؟!»

گوش بدین بینین موسی در پاسخ به هارون چی می‌گه: "پس موسی به هارون گفت: «این است آنچه خداوند فرموده، و گفته است که از آنانی که به من نزدیک آیند تقدیس کرده خواهم شد، و در نظر تمامی قوم جلال خواهم یافت." و بعدش می‌خونیم که نوشته شده: "پس هارون خاموش شد." بهتره باور کنیم که هارون واقعاً هیچ سخنی نگفت و سکوت اختیار کرد.. وقتی خدای قادر مطلق، نازل می‌شه و می‌گه: «بین هارون، می‌دونم برات خیلی سخته که جان پسرانت رو گرفتم، ولی یادت هست کهانت رو چه‌طور و کی، برقرار کردم؟ یادت هست تو رو جدا و تقدیس کردم که کارهای مقدسی رو برام انجام بدی که بهت گفته بودم، اصول مشخصی هستن که دربارهی اونا با هیچ کاهنی، گفت‌وگو نخواهم کرد؟ هرکس که جرأت کنه و فکر خدمت به‌نام من رو در فکرش داشته باشه، منو تقدیس کرده و این‌طوری حرمت من حفظ می‌شه.» وقتی خدا سخن می‌گفت، هارون ساکت و خاموش شد.

ولی موقعیت‌های مشابه دیگری هم هستند، درست‌ه؟ یکی از وحشتناک‌ترین داستان‌های عهد عتیق، داستان عزه قهاتی هست. احتمالاً همه داستان عزه رو می‌دونین. شاید فکر کنین منظورم اون عزه‌ی پر مو هست. ولی نه، اون داستان یک خرس هست، ولی این یکی، داستان انتقال صندوق عهد و شریعت هست. به‌یاد میارین که اون صندوق عهد، تخت خدا بود. مقدس‌ترین وسیله در قدس‌الاقداص که حالا به‌دست فلسطینی‌ها افتاده بود و بعد از یک‌سری روی‌دادهای شگفت‌انگیز، یهودیان اونو پس گرفتن و مدتی هم در جای امنی نگه‌داری می‌شد و حالا زمانش رسیده بود که صندوق عهد، به مکان اصلی و مقدس خودش برگرده. و داود جشنی برپا می‌کنه و دستور می‌ده که صندوق عهد خدا به شهر منتقل بشه و مردم توی خیابان‌ها صف کشیدن و رقصیدن و در راه، سرود می‌خوندن و حرکت تخت خدا رو در برابر داود، می‌دیدن.

و می‌دونیم که صندوق عهد رو در یک آرابه که به‌وسیله‌ی گاوها کشیده می‌شد، جابه‌جا می‌کردن و کتاب مقدس به ما می‌گه وقتی آرابه داشت حرکت می‌کرد، عده‌ای هم به‌نام قهاتیان هم در کنارش راه می‌رفتن و ارزش مراقبت می‌کردن. یکی از اون افراد، اسمش عزه بود و درحین این راه‌پیمایی، ناگهان یکی از گاوها لغزید و آرابه شروع به تلوتلو خوردن کرد و کج شد و به‌نظر می‌رسید صندوق مقدس عهد اسرائیل، ممکنه بیفته و بی‌حرمت بشه. عزه بی‌اختیار و به‌طور غریزی، دستش رو دراز کرد که صندوق رو نگه داره که مباد تخت خدا روی گل و لجن بیفته. می‌دونین چی شد؟ آیا آسمان باز شد و صدایی آمد که: «عزه، ممنونم!»؟ نه، به‌محض این‌که عزه صندوق مقدس خدا رو لمس کرد، خدا اونو هلاک و نابود کرد.

یادم می‌اد یک‌بار که داشتم برنامه‌ی درسی کلاس‌های یک‌شنبه‌ی یکی از فرقه‌های کلیسایی رو که باهاشون کار می‌کردم، می‌خوندم. این برنامه‌ها رو دفتر مرکزی ما برامون فرستاده بود. نگاهی به آیات مشابه اینا انداختم و دیدم که برنامه‌ی تحصیلی می‌گفت: «اکنون می‌فهمیم که چنین داستان‌هایی در عهد عتیق که سرگذشت افرادی هم‌چون ناداب و عزه را شرح می‌دهند، یا داستان‌هایی که خدا تمام جهان، یعنی مردان و زنان و کودکان را به‌وسیله‌ی توفانی از بین می‌برد یا دستور کشتار همگانی می‌دهد و می‌گوید به سرزمین کنعان بروید و تمام ساکنان کنعان را اعم از مرد و زن و کودک و حیوان را قتل‌عام کنید، هرگز نمی‌تواند مظهري از شخصیت واقعی خدا باشد. باید این داستان‌های عهد عتیقی را از این دید ببینیم که قوم یهود باستان که بدوی و چادرنشین و بدون پیشینه و سرمایه‌ی علمی بودند، روی‌دادهایی را که می‌دیدند، در پرتو الهیات عجیب و غریب خود، تفسیر می‌کردند. عزه احتمالاً دچار سکتی قلبی شده و جانش را از دست داده است. ولی نویسنده‌ی یهودی علت مرگ او را به خشم بیرحمانه و ظلمانه‌ی خدایی

کینه‌توز نسبت داده است...» به عبارت دیگر، نویسندگان اون برنامه‌ی درسی نمی‌تونستن و نمی‌خواستن تصور کنن واقعاً خود خدا در مرگ عزه دخالت داشته.

ولی اگر نگاه دقیقی به عهد عتیق بندازیم و تاریخ قهاتیان رو مطالعه کنیم، فکر می‌کنم به پاسخ روشنی دست پیدا کنیم. حتماً از کلام خدا به یاد دارین که در عهد عتیق، به هرکدوم از دوازده طایفه‌ی اسرائیل وظیفه‌ی خاصی محول شد و سهم خاصی هم از سرزمین به اونا رسید. قبیله‌ی لاوی برای خدا برگزیده و جدا شدن تا خاندانی باشن که مسئولیت کهنات و امور معبد و آموزش و پرستش وغیره رو به عهده می‌گیرن. اونا لاویان بودن و در این قبیله، خاندان‌های مهم و سرشناس دیگری هم بودن که هر خانواده؛ وظیفه‌ی ویژه‌ای داشت. قهات، یکی از پسران لاوی بود و خانواده‌ی قهات، برای خدا برگزیده و جدا شده بودن تا وظیفه‌ی خاصی رو انجام بدن. شغل اونا، ماهیت وجودی اونا و تخصص اونا مراقبت از وسائل مقدس بود و از بچگی پرورش پیدا می‌کردن و آموزش می‌دیدن که به دستورالعمل‌ها و جزئیات دقیق شریعت خدا توجه و عمل کنن. یاد می‌گرفتن چه‌طور از وسائل و ظروف مقدس، محافظت کنن و یک اصل مهم و بی‌چون‌وچرا رو از همون کودکی یاد می‌گرفتن که: «هرگز و هرگز و هرگز، هیچ‌وقت تخت خدا رو لمس نکن. چون خدا فرموده اگر اونو لمس کنی، حتماً می‌میری!»

در وهله‌ی اول تعجب می‌کنیم که چرا صندوق عهد رو روی یک آرابه حمل می‌کردن. باید با پای پیاده اونو می‌بردن. حلقه‌هایی در لبه‌ی تخت بود که بست‌ها در اونا قرار می‌گرفتن که باعث می‌شد دست هیچ انسانی بهش نخوره. ولی قوم، عجله داشتن و می‌خواستن زود به مقصد برسن، برای همین، صندوق رو در یک آرابه گذاشتن و در مسیر، عزه یک کاری بدون فکر و نیت قبلی انجام داد. عزه تخت خدا رو لمس کرد. ولی ما می‌گیم: «باشه، یک لحظه صبر کن. چرا عزه این کار رو کرد؟ نیتش که پاک بود و سعی کرد که جلو افتادن صندوق عهد و تخت مقدس خدا رو بگیره که روی گل‌ها نیفته و بی‌حرمت نشه!» ولی برادران و خواهران عزیزم، می‌دونین، گناه گستاخانه‌ی عزه این بود که فکر می‌کرد دستانش از گل زمین، پاک‌تر هستن. زمین، مشکلی نداشت و تخت خدا رو بی‌حرمت نمی‌کرد. زمین، همون کاری رو می‌کرد که خدا خواسته بود، یعنی این‌که خاک باشه. وقتی خشک هست، گرد و خاک بشه و وقتی با آب مخلوط بشه، به گل تبدیل بشه. زمین، همیشه از قوانین خدا اطاعت می‌کنه و دقیقاً همون کاری رو می‌کنه که خدا ازش خواسته. هیچ نجاستی در زمین نیست. این دست انسان بود که خدا نمی‌خواست به تختش بخوره و اونو لمس کنه. کوتاه عرض کنم، عزه قانون خدا رو شکست و خدا هم اونو کشت.

ولی آیا با این حال، به نظر نمی‌رسد که این تنبیه، زیادی بی‌رحمانه و غیرعادی باشد؟! مثلاً اگر به تورات موسی نگاه کنیم، می‌بینیم فهرست بلند بالایی از جرائم مستوجب اعدام رو برای اسرائیل ذکر کرده. بیش از سی جرم هست که خدا بر اشون مجازات مرگ، تعیین کرده. نه تنها برای قتل عمد، بلکه برای هم‌جنس‌گرایی و زنا. اگر بچه‌ای در انظار عمومی سرکشی و بی‌ادبی می‌کرد و با پدر و مادرش، گستاخانه صحبت می‌کرد، این اجازه و امکان وجود داشت که کشته بشه. اگر یک یهودی پیش فال‌گیر می‌رفت، جرمی مرتکب شده بود که مستحق اعدام بود. برای بیش از سی جرم، خدا دستور مجازات اعدام داده بود. هنوز هم الهی‌دانان به این قوانین، نگاه می‌کنن و می‌گن: «چه قدر غیر متمدنانه، چه قدر بی‌رحمانه و چه قدر سخت‌گیرانه! احتمالاً این کلام و حکم خدا نیستن. به‌ویژه وقتی از دریچه‌ی روح رحمت و محبت عهد جدید، بهشون نگاه کنیم!»

یکی از جالب‌ترین فصل‌ها یا روی‌دادهای تاریخ کلیسا، واقعه‌ای هست که باعث گردآوری رسمی کتاب‌های مقدس به‌عنوان کائن یا قانون کتاب مقدس شد. می‌دونین که این کتاب‌ها، از کتاب‌های مجزایی تشکیل شدن؛ یعنی ۲۷ کتاب در عهد جدید. این رسالات و انجیل‌ها که در همون اوائل مسیحیت نوشته شده بودن، در همه‌ی کلیساها دست به دست، می‌چرخیدن و به‌عنوان متون مقدس، شناخته می‌شدن و کاربردی مثل یک متن مقدس واقعی داشتن، اما هیچ‌کس زحمت نکشیده بود که اونا رو باهم و در یک جلد، قرار بده و بگه این کتاب مقدس هست. تا این‌که شخصی به‌نام مارسیون اومد و اولین نسخه‌ی رسمی کتاب مقدس رو ایجاد کرد و اون شد اولین کائن کتاب مقدس. البته این کان، خیلی عجیب بود، چون عهد عتیق رو نداشت، بیش‌تر مطالب انجیل در اون نبود و تنها تعدادی از گفته‌های پولس در اون کائن بود. دلیل هم این بود که مارسیون اعتقاد داشت: هر اشاره‌ای به یهوه خدای عهد عتیق نمی‌تونه جزو متون مقدس باشه، چراکه عیسی در عهد جدید، خدایی متفاوت از خدای سوزاننده، زودرنج و بدطینت عهد عتیق رو معرفی می‌کنه که در کوه سینا غرش می‌کنه. آیا تا حالا به این موضوع، فکر کردین؟ من هر روز، این چیزها رو می‌شنوم. امثال مارسیون، الآن همه‌جا هستن و به من می‌گن: «راستش من عهد جدید رو دوست دارم، اما نمی‌تونم خدای عهد عتیق رو تحمل کنم!» وقتی عهد عتیق رو با عهد جدید، مقایسه می‌کنیم، متوجه می‌شیم عهد عتیق، خیلی سخت‌گیرانه‌تر به نظر می‌رسه.

وقتی می‌خواستیم به این موضوع بپردازیم، از نوشته‌های یک الهی‌دان مهم و جنجالی در کلیسای کاتولیک رومی، خیلی کمک گرفتیم. نام این الهی‌دان، هانس کوهن هست. در یکی از نخستین و مهم‌ترین نوشته‌های دکتر کوهن که به زبان آلمانی با عنوان *Rechtfertigen* که ترجمه‌اش می‌شه عادل شمردگی، اون به همین مسأله‌ی خشم به‌ظاهر ناعادلانه‌ی خدا می‌پردازه که در کتاب مقدس و به‌ویژه در عهد عتیق، شاهد هستیم. اون یک نکته رو بیان می‌کنه و می‌گه: «می‌دانید،

راز واقعی شرارت، در واقع این نیست که خدای قدّوس و عادل، باید عدالت را اجراء نماید. نکته‌ی اسرارآمیز در مورد آفریدگار قدّوس که مخلوقات عمداً نامطیع خویش را مجازات می‌کند، چیست؟ سرّ واقعی آن است که خدا نسل پس از نسل، مخلوقات طغیان‌گر خود را که همواره علیه اقتدار او دسیسه می‌کنند تحمل می‌نماید.»

و کوهن در ادامه می‌گه: «باید به‌یاد داشته باشید که حتی به‌رغم آن‌که بیش از سی جرم مستوجب مجازات اعدام در عهد عتیق وجود دارد، اما آن‌ها نمایان‌گر بی‌رحمی و خشم غیرعادی و خارج از عدالت خدا نیستند، بلکه همان حدّ نیز نشانه‌ی کاهشی چشم‌گیر در تعدّد جرائم مستوجب اعدام به‌شمار می‌رود. قوانینی را به‌یاد آورید که خدا در آغاز آفرینش، مقرر فرمود. به‌یاد آورید که خدای فرمانروای قادر مطلق آسمان و زمین، نفس حیات را در خاک دمید و مخلوقی شبیه خود آفرید و بالاترین جایگاه دنیا را به او بخشید که هرگز بدهکار ایشان نبود. او هدیه‌ی حیات را به انسان داد و چهره‌ی مقدّس خود را بر آن خاک، مهر کرد و به آن زندگی بخشید. خدا فرمود: هر که گناه کند، خواهد مرد. گناه در آفرینش، جرمی مستوجب مرگ بود، نه آن‌که پس از ۷۰ مرتبه ارتکاب به گناه، آن مجازات، اعمال گردد. قوانین آفرینش اما چیست؟ روزی که از آن بخوری، حتماً خواهی مرد! می‌دانم که مردم، این جمله را می‌بینند و می‌گویند، متن به ما می‌گوید که روزی که نافرمانی رخ می‌دهد، مرگ روحانی ما حتمی است، ولی این چیزی نیست که خدا فرموده است. درست است که انسان هنگامی که از شریعت و قوانین خدا تخطی کرد، مرگ و جدایی روحانی را چشید، ولی قانون آفرینش این بود: روزی که از آن بخوری، از لحاظ جسمانی خواهی مرد. همین و بس!»

آیا کسی می‌تونه آفریدگار قدّوس و عادل رو محکوم کنه؟ کسی که از رحمت مطلق، مخلوقی می‌آفرینه و تمام برکات رو بهش می‌ده، آیا می‌شه بهش ایراد گرفت که می‌خواد کسی رو گستاخانه اقتدار خدا رو در حکمرانی بر آفرینش به چالش می‌کشه، نابود کنه؟ آیا تا حالا فکر کردین در کوچک‌ترین گناه، چی وجود داره؟ عزیزان، می‌خوام بگم در کوچک‌ترین گناه، ما اراده‌ی خودمون رو بالاتر حق خدا قرار می‌دیم.

این منو به وحشت می‌اندازه که در فرهنگ ما مردم کارهایی مثل سقط جنین انجام می‌دن و می‌گن از نظر اخلاقی، حقّ این کار رو دارن. اگر ادعا کنیم که خدا رو می‌شناسیم، باید بدونیم که خدا هرگز چنین حقّی به کسی نداده و فکر کنیم که چه اتّفاقی می‌افته وقتی شخص در حضور خدا می‌ایسته و می‌گه: «من حقّ داشتم این کار رو بکنم!»، من به خودم می‌لرزم! این حقّ رو از کجا آوردی؟ اما نه در گناه زشت و بزرگی مثل سقط جنین، بلکه حتی در کوچک‌ترین گناه، مثلاً یک

لغزش یا خطای کوچک ما اقتدار خدا رو بی‌حرمت می‌کنیم و به شکوه و جلال خدا اهانت می‌کنیم و عدالت خدا رو به چالش می‌کشیم. ولی اون قدر این کار برامون عادی شده و بهش خو گرفتیم که همیشه توجیه می‌کنیم و دل ما سرکش شده و وجدان ما از کار افتاده و فکر می‌کنیم نافرمانی از پادشاه جهان، خیلی هم جدی نیست. ولی می‌شه بهش عنوان پیمان‌شکنی آسمانی رو بدیم.

ولی همون طور که دکتر کوهن اشاره کرده، کاری که خدا کرد، این بود که خدا به‌جای این‌که بشر رو در همون لحظه‌ی ارتکاب به گناه، نابود کنه، دستش رو دراز می‌کنه و به‌جای عدالت، فیضش رو جاری می‌کنه. عزیزان، تاریخ عهد عتیق، پر از تجلی‌های تحمل پر فیض خدا و رحمت بخشنده‌ی اون نسبت به انسانی‌هایی هست که هرروز از خدا نافرمانی می‌کردن. کوهن می‌گه: «فرض کنیم من تدبیر نهان خدا را نمی‌دانم و نمی‌توانم فکر او را بخوانم، اما در شگفتم که این چیست و چرا ما به‌صورت مقطعی، اجراء سریع و ناگهانی عدالت خدا را می‌بینیم. شاید خدا لازم می‌بیند دست از بردباری متداول خود و از فیض و رحمت و صبر خود بردارد تا عدالتش را نیز به ما یادآوری نماید. خدا با گلایه می‌گوید که رحمت صبورانه‌اش برای این است که به ما فرصت توبه بدهد، ولی ما به‌جای توبه، از آن سوءاستفاده می‌کنیم و می‌پنداریم که خدا اهمیتی نمی‌دهد که گناه بکنیم. یا حتی اگر اهمیتی هم می‌دهد، نمی‌تواند برای آن کاری بکند.»

یکبار یک مرد جوان رو دیدم که خدا رو به مبارزه می‌طلبید و می‌گفت: «اگر اون بالا هستی، منو هلاک کن!» این طوری خدا رو به چالش می‌کشید. نمی‌خواستم اینو ببینم، ولی فردا جسد بی‌جانش رو دیدم و هرگز اینو فراموش نمی‌کنم. ولی برادران و خواهران، ما اون قدر به رحمت و فیض خدا خو گرفتیم که نه‌تنها اونو حق مسلم خودمون می‌دونیم و قدرش رو نمی‌دونیم، بلکه طلبکار هم هستیم و اگر به‌دست نیاریم، عصبانی می‌شیم!

امروز صبح که در مدرسه‌ی الهیات دالاس صحبت می‌کردم، از یک قسمت عهد جدید گفتم که عیسی در مورد همین موضوع، می‌گه و از مثال مورد علاقه‌ی خودم نمونه آوردم. وقتی یک استاد تازه‌کار دانشکده بودم، وظیفه‌ام تدریس درس آشنایی با عهد عتیق به ۲۵۰ دانشجو جدیدالورود به دانشکده بود. روز اول کلاس باید تکلیف می‌دادم و باید مراقب می‌بودم که چی از اونا می‌خوام، چون به هر شکلی که می‌شد، از زیر کار و تکلیف، در می‌رفتن و شونه خالی می‌کردن. بهشون گفتم: «ببینین، فقط چندتا مقاله‌ی کوتاه سه تا پنج صفحه‌ای داریم که اگر دو سوم اونا رو به‌موقع تحویل ندین، نمره‌ی قبولی نمی‌گیرین. مگر این‌که نسخه‌ی پزشکی بیارین یا کسی از عزیزان تون مرده باشه. آیا همه فهمیدین؟» اونا هم گفتن: «بله موافقیم.» گفتم: «موعد تحویل مقاله‌ی اول، ۳۰ سپتامبر هست.»

موعد تحویل، ۲۳۵ دانشجو سخت‌کوش اومدن و مقالاتشون رو آوردن. ۲۵ نفرشون داشتن از ترس می‌لرزیدن و گفتن: «دکتر اسپرول، ما نتونستیم مقاله‌ها رو تموم کنیم. برای وقت‌مون برنامه ریزی نکردیم و نتونستیم از فضای دبیرستان بیاییم بیرون و خودمون رو با جو دانشکده وفق بدیم. لطفاً نمره‌ی مردودی به ما ندین و دو روز وقتی بیش‌تر بهمون بدین.» بهشون گفتم: «باشه، این بار بهتون فرصت می‌دم، ولی تکرار نشه. ولی یادتون باشه، ماه دیگه مقالاتتون رو سر موقع می‌خوام.»

۳۰ اکتبر رسید و ۲۰۰ دانشجو با مقالاتشون اومدن. ۵۰ نفر از دانشجوها مقاله‌های خودشونو نیاورده بودن. پرسیدم: «مقاله‌هاتون کجاست؟» گفتن: «استاد، این هفته موعد تحویل مقالات بود و ما درگیر جشن دیدار فارغ‌التحصیلی بودیم و لطفاً شما یک فرصت دیگه به ما بدین.» گفتم: «بسیار خب، دو روز بهتون فرصت می‌دم.» می‌دونین چی شد؟ اونا شروع به آواز خوندن کردن و می‌گفتن: «استاد اسپرول، دوستت داریم. انجام می‌دیم!»

تا ۳۰ نوامبر، من محبوب‌ترین استاد دانشکده بودم. اون روز، ۱۵۰ دانشجو با مقاله‌هاشون اومدن و ۱۰۰ نفر دیگه طوری وارد شدن که انگار دارن می‌رن سر خیابون که نان بخرن. خیلی بی‌خیال بودن. گفتم: «جانسون؟» گفت: «بله آقا؟» گفتم: «مقاله‌ی این ترم رو آوردی؟» گفت: «ای بابا استاد، نگران نباشین، دو روز دیگه برات میارم.» دفتر نمره رو برداشتم و گفتم: «جانسون!» گفت: «بله؟» گفتم: «مردود!» گفتم: «ایوک، مقاله‌ات رو آوردی؟» گفت: «نه آماده نکردم استاد!» گفتم: «مردود!» «کانینگهام؟ مردود!» اون وقت یکی از ته کلاس داد زد و می‌تونین حدس بزنین چی گفت؟ گفت: «این منصفانه نیست!» گفتم: «پاتریک، تو بودی؟!» گفت: «بله!» گفتم: «می‌گی منصفانه نیست؟!» گفت: «بله.» گفتم: «یادت هست دفعه‌ی پیش مقاله‌ات رو به‌موقع تحویل ندادی؟!» گفت: «یادمه.» گفتم: «باشه، عدالت رو می‌خواهی، منم بهت می‌دم. از هر دو درس، مردود شدی!» و گفتم: «دیگه کسی هست که عدالت رو بخواد؟!»

برادران و خواهران گرامی، ما باید تفاوت بین عدالت و رحمت خدا رو درست بفهمیم. اون لحظه که فکر می‌کنیم خدا رحمت رو به ما بدهکار هست، باید زنگ خطری برامون باشه که بهمون هشدار بده و بگه: «حواست باشه، تو دیگه درباره‌ی رحمت خدا درست فکر نمی‌کنی. چون رحمت، داوطلبانه هست و خدا هیچ‌وقت ملزم نیست که نسبت به مخلوق طلبکار و طغیان‌گر، رحیم باشه!» خدا رحمت رو به ما مدیون نیست. خدا فرموده: «رحمت خواهم داشت بر هرکه نسبت به او رحیم هستم.» عرائضم رو با این جملات، پایان می‌دم: خدای قدوس هم عادل و هم رحیم هست. خدا هرگز بی‌انصاف نیست. در هیچ صفحه از کتاب مقدس، هرگز نوشته نشده که

خدا شخص بی‌گناهی رو مجازات کنه. خدا اصلاً نمی‌دونه که بی‌انصافی چیه. همیشه شکرگزار خدا هستم که می‌دونه غیر از عادل بودن، رحیم هم باشه، چون رحمت، با عدالت، متفاوته. اما بی‌عدالتی نیست. با این جمله، خداحافظی می‌کنم: وقتی دعا می‌کنین، هرگز نگین خدا بهتون عدالتش رو بده. ممکنه این کار رو بکنه و اگه قرار بود، خدا طبق عدالتش با ما رفتار کنه، ما هم مثل ناداب، ابیهو، عزّه، حنّانیا و سفیره، فوراً هلاک می‌شدیم. اما عزیزانم، ما با فیض و رحم خدا زندگی می‌کنیم. مبادا هرگز اینو فراموش کنیم. بیابین دعا کنیم.

ای پدر، ما رو ببخش که از محبت سوءاستفاده می‌کنیم و طلبکار اون هستیم. و زمانی که دریافتش نمی‌کنیم، عصبانی می‌شیم. پدرجان، به ما کمک کن که از فیض تو شگفت‌زده بشیم. چون در نام مسیح دعا می‌کنیم و می‌طلبیم. آمین.